

ای سخن سنجان که جواهر شرف شما راست  
تیغ بُران هنروری به کَف ، شما راست  
ذو قتان نازم چو آتشین ترانه سازد  
که عالمی روشن ز پرتو زمانه سازد

بر هیولای درد و غم بتازید	خامه گیرید و برستم بتازید
قد فرازید و عَلم ستانید	از کف دشمن قلم ستانید
تیرگی چیره بر همه جهان است	گر قلم در کف ستمگران است
این بضاعت امانت بُود شما را	از خدا این بضاعت بُود شما را
روشنی بخش و مهر آفرین نباشید	وای اگر در امانت امین نباشید
بر فرومایه وصفِ هنر نشاید	خامه در خدمت زور و زر نشاید
صرفِ خودکامه مردم، نسازی هنر	آن که در پای دشمن نریزی گوهر
بر هیولای درد و غم بتازید	خامه گیرید و برستم بتازید
قد فرازید و عَلم ستانید	از کف دشمن قلم ستانید

ای سخن سنجان که جواهر شرف، شما راست  
تیغ بُران هنروری به کَف شما راست  
ذو قتان نازم ، چو آتشین ترانه سازد  
که عالمی روشن ، ز پرتو زمانه سازد

بر هیولای درد و غم بتازید	خامه گیرید و برستم بتازید
قد فرازید و عَلم ستانید	از کف دشمن قلم ستانید